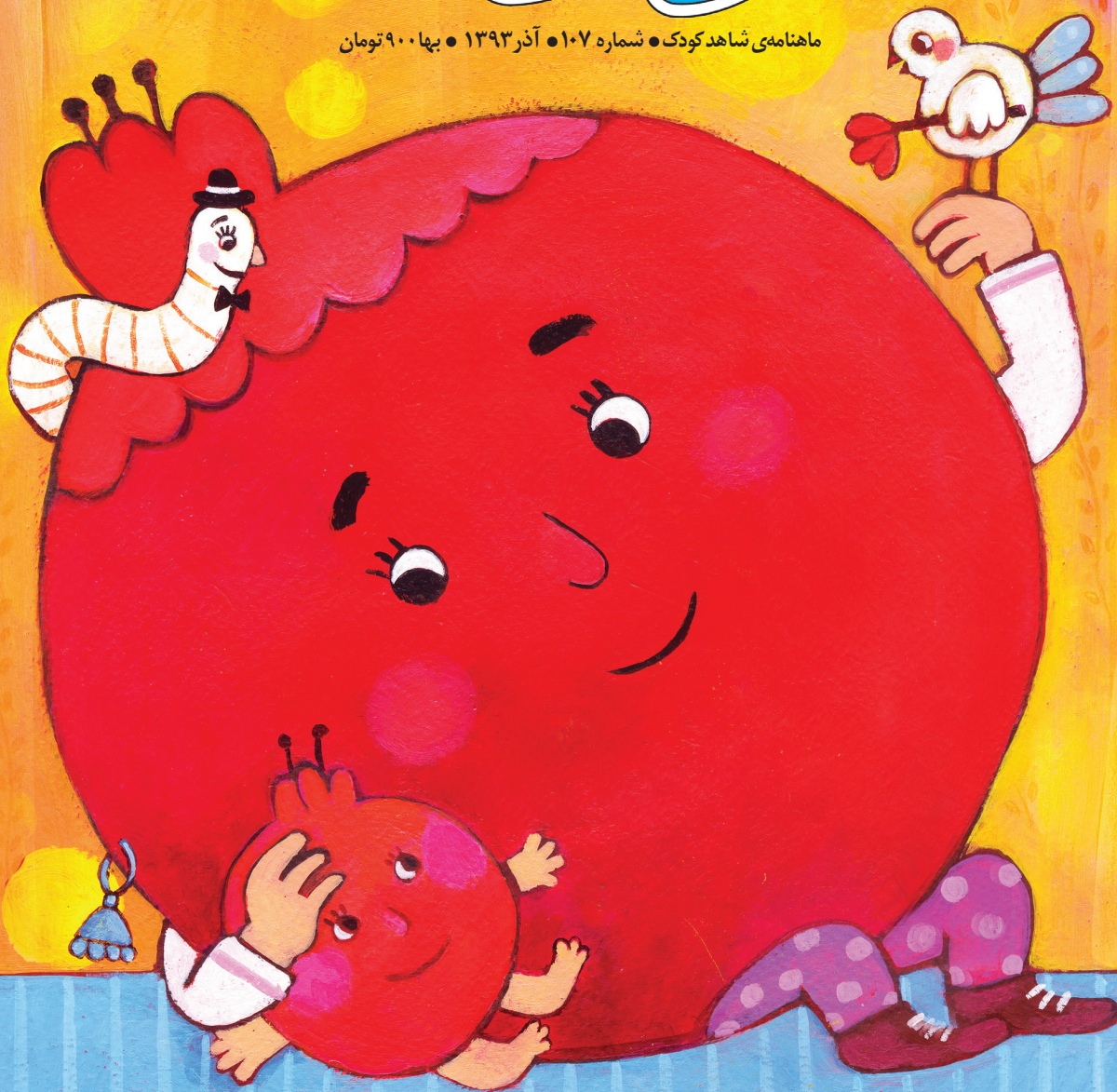


شاهزاده کودک

ماهنامه‌ی شاهد کودک • شماره ۱۰۷ • آذر ۱۳۹۳ • بهای ۹۰۰ تومان



به نام خدا

صاحب امتیاز: بنیاد شهید و امور ایثارگران

مدیر مسئول: میعاد صادقی

سر دبیر: محمد علی فقیه

مدیر اجرایی: نادر دقیقی

دبیر تحریریه: سپیده خلیلی

طراح گرافیک: میترا چرخیان

ویراستار: زهره خداجوی

دبیر سرویس عکس: محمد علیایی

حروفچین: ویدا امیدی

ناظر چاپ: شاپور محمد حسن زاده

امور فنی: آتلیه شاهد

تلفن دفتر تحریریه: ۸۸۳۰۸۰۸۶

تلفن امور مشترکین: ۸۸۸۲۳۵۸۴

دورنگار امور مشترکین: ۸۸۳۰۹۲۴۹

آدرس الکترونیکی: koodak@shahedmag.com

صندوق پستی: ۱۵۷۱۵-۱۹۱

ناشر: انتشارات شاهد

تهران خیابان آیت الله طالقانی

خیابان ملک الشعرای بهار شمالی

شماره ۵

تلفن: ۸۸۸۴۲۲۴۷

چاپ: چاپخانه سازمان

فرهنگی سیاحتی کوثر

تصویر روی جلد: عاطفه ملکی‌جو

● مجله در تلخیص و ویرایش

مطالب رسیده آزاد است

● مطالب رسیده باز گردانده نمی‌شود

● نقل مطالب مجله با ذکر

ماخذ مجاز است

آمیزش
باز شکسته
از بهانه‌گیری
جورجوری
بازی انگشتی
جادوگر
زبان ۹ مزه‌ها
احوالپرستی چترها
درست بایست
غذای من کو
خنده‌ی ناودان
بدول
بیجه‌های مجله
لطیفه
معرفی کتاب

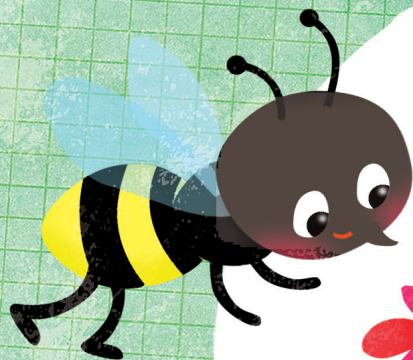
آمیول شیرین

شعر

زنبور توی
کندو مطب داشت
یک سوسن اما
در باغ تب داشت

فهمید این را
آقای زنبور
پر زد به سوبش
باسرعت نور

وقتی به او زد
آمیول شیرین
سوسن تبش ریخت
آهسته پایین!

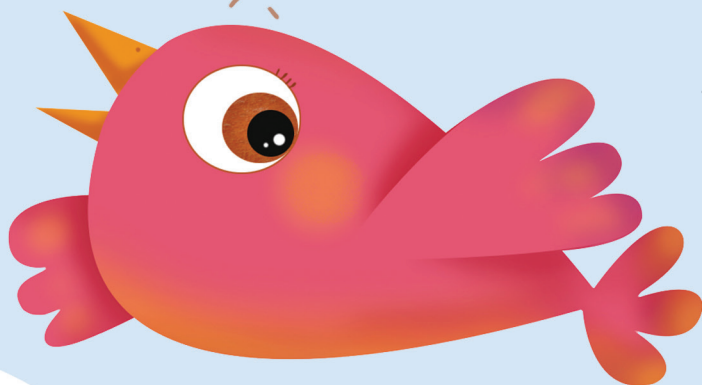


گنجشک بال شکسته

قصه



گنجشک با خواهر و برادرش توی لانه زندگی می‌کرد. یک روز زیر لانه صدای
خش‌خش شنید. لبه‌ی لانه خم شد که پایین را ببیند، سرش گیج رفت و افتاد زمین.
خانم گنجشکه بال‌هایش را به سرش کوبید و داد زد: «وای، جوجه‌ام از دستم رفت!»
و پرید که جوجه را از زمین بردارد.
گنجشک که ترسیده بود، تیک‌تیک لرزید. جیک‌جیک گفت: «مامان بغلم کن.
حالم بده. بالم شکسته!»
خانم گنجشکه بغلش کرد. پرهایش را با نوکش ناز کرد. جوجه راحت زیر پر و بال
مامانش خوابش برد.
خانم گنجشکه چند تا برگ روی جوجه‌اش گذاشت. زیر برگ‌ها قایم‌ش کرد و به
سراغ جوجه‌های دیگرش رفت.
گنجشک بیدار شد و داد زد: «مامان کجایی؟ چرا رفتی؟ من حالم بده!»
خانم گنجشکه چند تا کرم پیدا کرد. پیش او برگشت. غذایش را داد. با او بازی
کرد. به گنجشک خیلی خوش گذشت.



خانم گنجشکه گفت: «بیا برویم به لانه. پیش خواهر و برادرت. من نمی‌توانم آن‌ها را تنها بگذارم.»

به گنجشک خیلی خوش می‌گذشت.

تا حالا تنهایی از نوک مامان غذا

نگرفته بود. تا حالا تنهایی

با مامان بازی نکرده بود.

بال‌هایش را شل کرد و گفت:

«با این بال‌ها که نمی‌توانم بال بزنم!»

خانم گنجشکه قربان پر و بالش رفت و گفت: «پس بیا برویم آن طرف‌تر که بتوانم از پایین جوجه‌ها را ببینم.»

گنجشک دلش می‌خواست مامان فقط او را ببیند. پاهای لاغرش را نشان داد و گفت: «با این پاها که نمی‌توانم راه بروم!»

خانم گنجشکه گفت: «پس همین‌جا باش تا من به جوجه‌ها سر بزنم. امروز باید پرواز کردن

را تمرین کنند. فقط اگر یک حیوان دراز و باریک دیدی فرار کن که مار است. مار اگر

جوجه گنجشک ببیند، درسته قورتش می‌دهد.» بعد پرید و رفت روی یک شاخه‌ی خشکیده

نشست. چند بار بالا و پایین پرید. شاخه شکست و نزدیک گنجشک به زمین افتاد.

گنجشک دو قدم به طرف شاخه رفت. با خودش گفت: «دراز و باریک!» و داد زد:

«واای مار!» پرواز کرد و به لانه رفت.

او زودتر از خواهر و برادرش پرواز کردن را یاد گرفت.



علمی

از بهانه‌گیری تا چیپس

می‌دانی اولین بار چه کسی چیپس درست کرد؟ و چه شد که به فکر درست کردن چیپس افتاد؟ شاید با خواندن این صفحه تو هم به فکر ساختن چیزی بیفتی که تا حالا کسی نساخته! سال‌ها پیش، یک آشپز آمریکایی به نام «جورج کروم»، در رستورانی در نیویورک کار می‌کرد. او اصلاً به فکر درست کردن خوراکی جدید و خوش‌مزه‌ای به نام چیپس نبود. فقط می‌خواست یکی از مشتری‌های بهانه‌گیر رستوران را راضی کند.

این مشتری که هر روز برای خوردن غذا به آن رستوران می‌آمد، غرغر و شکایت می‌کرد که چرا سیب‌زمینی





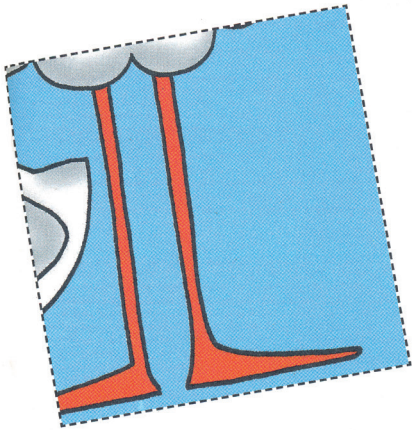
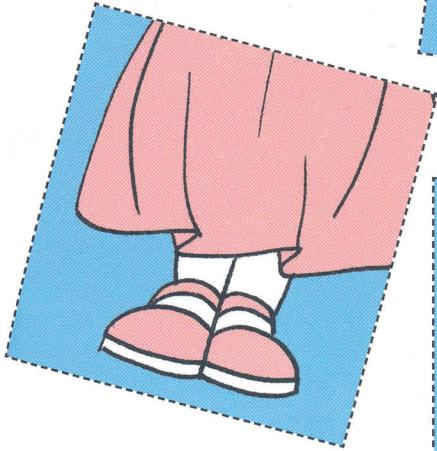
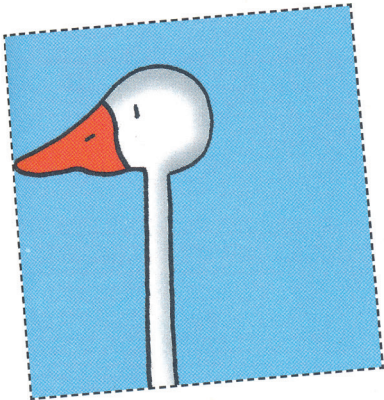
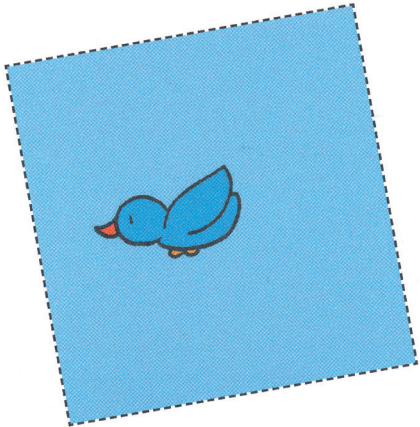
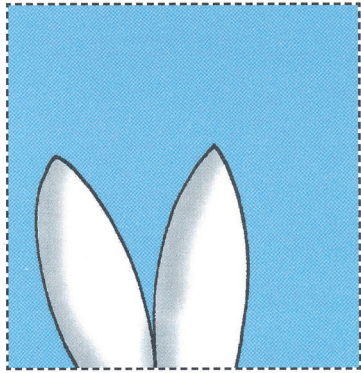
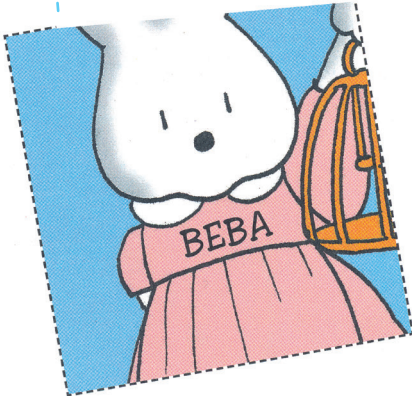
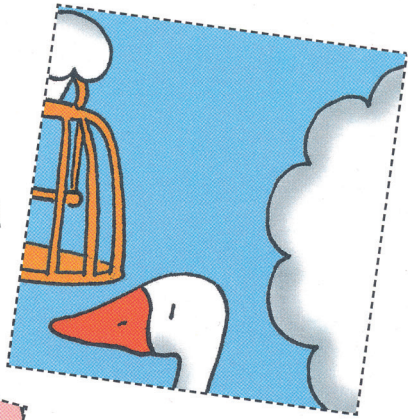
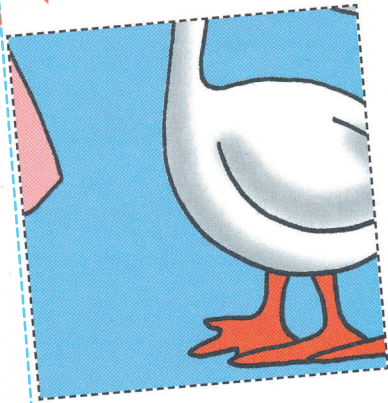
سرخ کرده‌ی غذایش آن‌طور که باید
نازک، نمکی و برشته نیست.

روز بعد، آشپز برای این که با او شوخی کند،
برش‌های سیب‌زمینی را آن‌قدر نازک درست کرد که از آن
نازک‌تر امکان نداشت. کلی هم به کارش خندید. به سیب‌زمینی‌ها
نمک زد و آن‌ها را برشته کرد.

آخر سر منتظر ماند که مشتری از نازکی آن‌ها بهانه بگیرد. اما با تعجب
دید که مشتری خیلی هم خوشش آمد و گفت: «این خوش‌مزه‌ترین
سیب‌زمینی سرخ کرده‌ای است که خورده‌ام!»
و به این ترتیب بود که چیپس سیب‌زمینی به وجود آمد. خوراکی خوش‌مزه‌ای
که نباید در خوردن آن زیاده‌روی کرد.

جور جورکی

تگه‌ها را سر جای خود بگذار تا تصویر پیدا شود.



سرگرمی



این شکل را کامل
کن و برای آن یک
قصه بگو.

بازی انگشتی

جادوگر!



می‌خوام
جادوگر بشم!



می‌خواهی
چه کاره
بشی؟

من فهمیدم
می‌خوام چه کاره
بشم!



حالا اگه جادوگر بودی، چه
کار می‌کردی؟

اون وقت
گره
می‌شدی؟

عصای
جادوگریمو
می‌زدم به
خودم...



بازم کتابای جادوگری...

جادوگر که
وجود نداره!

الانم
شکل
جادوگری.









زبان و مزه‌ها



ما مزه‌ها را با زبان خود احساس می‌کنیم. اگر یک فلفل تند با غذایت بخوری، بلافاصله پس از آن نمی‌توانی فرق شیرینی و شوری را بفهمی.

سرما هم روی مزه‌ها اثر می‌گذارد. برای این که بهتر بفهمی خودت امتحان کن:

یک تکه یخ روی زبانت بگذار. آن قدر یخ را لیس بزن تا زبانت سرد سرد شود. حالا کمی آبمیوه بنوش.

چه مزه‌ای می‌دهد؟ با نوشیدنی‌های دیگر هم امتحان کن.

یخ باعث می‌شود که مزه‌ها را درست احساس نکنی. برای همین

مزه‌ی یک نوشیدنی سرد با مزه‌ی گرم همان نوشیدنی فرق



می‌کند. مزه‌ی بستنی آب شده هم با قبل از آب شدنش فرق دارد.
تو می‌توانی برای خوردن داروهای تلخ از این روش استفاده کنی. اگر باید شربت تلخ بخوری، از قبل، آن را در یخچال بگذار یا قبل از خوردن، یک تکه یخ روی زبانت بگذار. تلخی آن را کمتر می‌فهمی.

عوض شدن مزه

اگر دندان‌هایت را با خمیردندان نعناعی مسواک بزنی و بعد یک تکه سیب یا پرتقال در دهانت بگذاری، مزه‌ی بدی می‌دهد. خوردن بعضی خوراکی‌ها پشت سر هم، مزه‌ها را عوض می‌کند.





احوال پر سی چکنے ہوا

آسمان بارانی است و چک، چک
دانه هایش بر زمین نوک می زند
پا به پایش باد مثل کودکی
برگ ها را از درختان می کند.

داود لطف الله

تصویرگر: عاطفه ملکی جو

ابرها از ناودان رد می شوند
شعر می خوانند در گوشش بلند
توی کوچه، در خیابان، توی پارک
چترها احوالپرسی می کنند.

با صدای خیس باران باز هم
پشت بام خانه ها تر می شوند
زیر باران، توی دست نرم باد
برگ ها انگار گفتار می شوند.



درست بایست

به ایستادن دیگران نگاه کن! همه یک جور نمی ایستند. بعضی ها به راست کج می شوند، بعضی ها به چپ. بعضی ها هم، سرشان را به جلو خم می کنند. آن ها درست نمی ایستند، چون از بچگی یاد نگرفته اند که درست بایستند.

راه درست ایستادن این است: سرت را بالا بگیر. شانه هایت را کمی به عقب بده. اگر می خواهی برای چند دقیقه یک جا بایستی، حتماً گاهی یکی از پاهایت را خم کن تا خستگی آن از بین برود. اگر مجبوری مدت طولانی سرپا بایستی، فراموش نکن که حتماً یک زانویت را کمی خم کنی. اگر جایی باشی که بتوانی زیر پای خم شده ات چیزی قرار دهی تا پایت بالا بیاید، بهتر است.

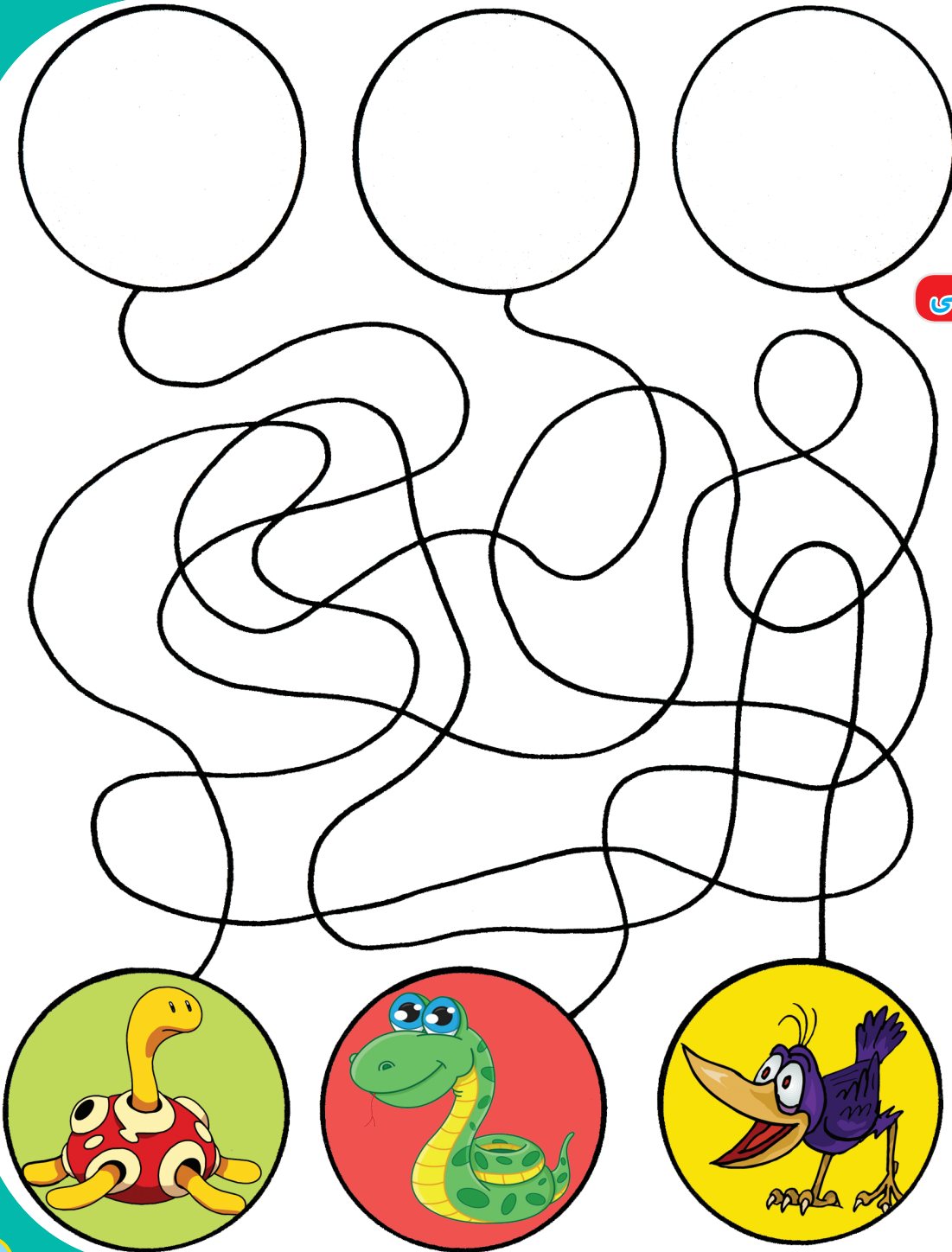
مواظب باش که هیچ وقت قوز نکنی!





غذای من کو

این حیوانات غذاي خود را گم کرده اند. غذاي هر حیوان را نقاشي کن و به او برسان.





قصه



ابرها خندیدند. تاق تاق تاتاق. ناودان صدای خنده‌ی آن‌ها را شنید.
ناودان خوش حال شد و گفت: «به به چه رعد و برقی امروز حتماً باران می بارد.» اما
هر چه منتظر ماند باران نبارید. ناودان اخم کرد. هیچ چی نگفت.





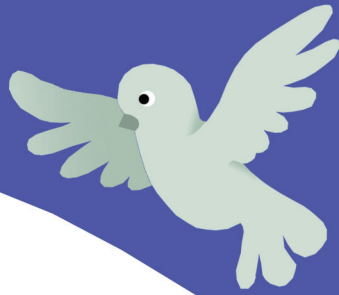
زهره خداجوی
تصویرگر: علیرضا جلالی فر

برای این که باد ابرها را بغل کرده بود و برده بود یک جای دیگر.

ناودان دید خبری از باران نیست. باز هم منتظر نشست. باد هر روز به آنجا سر می زد. بعد هم هوهو می کرد و می رفت. یکهو ناودان باد را دید. برایش دست تکان داد و گفت: «بادِ هوهو، صدای خنده‌ی ابرها را شنیدم، اما هر چه منتظر ماندم باران نیامد!»

باد نگاهی به ناودان کرد و هیچ چی نگفت، اما فوری از آنجا رفت.

باد رفت پشت کوه. ابرها را بغل کرد و آورد بالای سر ناودان. باران بارید و بارید. ناودان خندید و خندید.



جدول

به چهلمین روز شهادت امام حسین (ع) می گویند.

نام کوچک ترین شهید کربلا.

نام خواهر امام حسین (ع).



یا حسین

نام همسر امام حسین^(ع).

به روز شهادت امام حسین^(ع) می گویند.

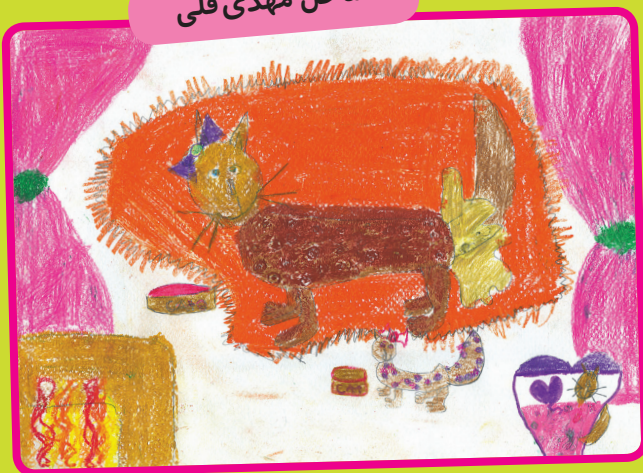
نام کوچک ترین دختر امام حسین^(ع).

به یک روز قبل از شهادت امام حسین^(ع) می گویند.

بچه‌های مجله

اگر می‌خواهی نقاشیت را در
شاهد کودک ببینی، حتماً آن را
برای مجله‌ات شاهد بفرست.

ساحل مهدی قلی



دلارام موسی پور ۷ ساله از تهران



خواب رویایی

دیشب دویدم، تا آسمان‌ها
بالای بالا، تا کهکشان‌ها

دیدم ستاره، این جا و آن جا
یک ماه زیبا، ایستاده بر جا

هر ابر دارد یک شکل زیبا
شکلی که دارد، در خود معما

در کف دستم، دیدم زمین را
در خواب نازم، دیدم همین را

نازنین فاطمه شهیدی کلاس سوم
از شهر ری

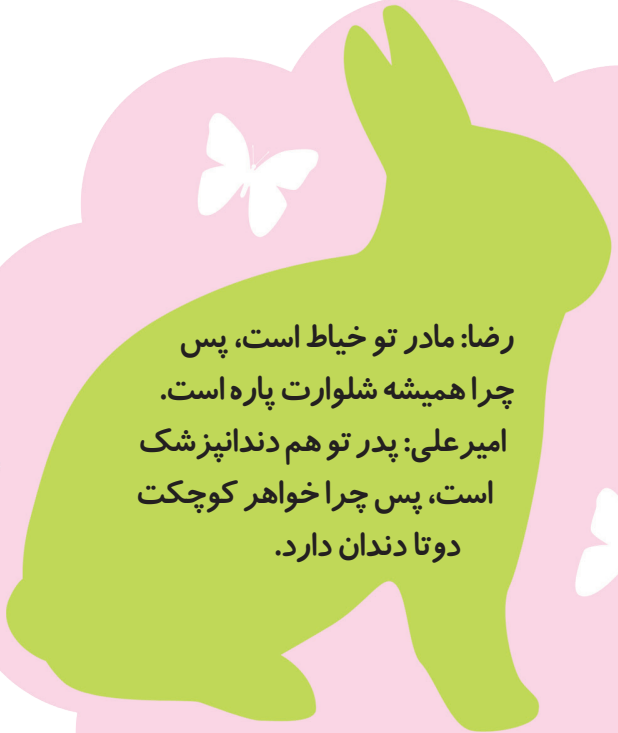


نرجس هادیان از شهرضا

لطیفه



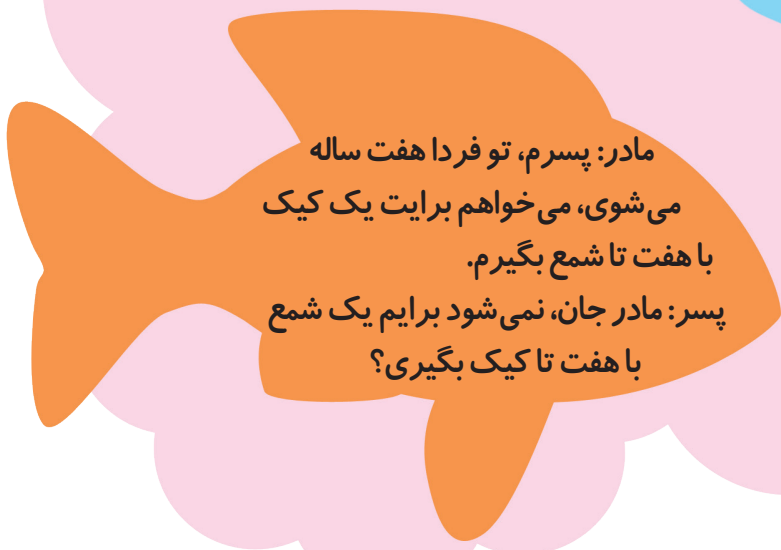
شکارچی اول: بین چه کبک زیبایی
شکار کردم.
شکارچی دوم: این که کلاغ است!
شکارچی اول: فهمیدم. دیروز برادرش
را زدم، او لباس سیاه پوشیده!



رضا: مادر تو خیاط است، پس
چرا همیشه شلوارت پاره است.
امیر علی: پدر تو هم دندانپزشک
است، پس چرا خواهر کوچکت
دوتا دندان دارد.



مینا: چند وقت است که تو
را ندیدم. کجا بودی؟
سحر: مسافرت.
مینا: کی برگشتی؟
سحر: پس فردا!
مینا: پس فردا که هنوز نیامده!
سحر: چون عجله داشتم دو روز
زودتر آمدم.



مادر: پسر، تو فردا هفت ساله
می شوی، می خواهم برایت یک کیک
با هفت تا شمع بگیرم.
پسر: مادر جان، نمی شود برایم یک شمع
با هفت تا کیک بگیرم؟



قورباغه کوچولو مثل همیشه خندان نبود.
 آهی کشید و گفت: من امروز غمگینم ولی نمی دانم چرا؟
 دوستانش گفتند شاید حوصله ات سر رفته. آن وقت یکی یکی خواستند به او کمک کنند
 تا حالش خوب شود.
 می خواهی بدانی دوستان قورباغه کوچولو چه کسانی هستند و می خواستند چه کار کنند؟
 کتاب زیبای «وای! نه» را بخوان! این کتاب را خانم کلر ژوبرت نویسنده ی خوب
 کودکان نوشته و طراحی کرده، انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان هم
 آن را چاپ کرده است.
 امیدوارم تو هم از خواندن این کتاب لذت ببری!

اگر دوست داری عکس
تو هم پشت جلد مجله چاپ
شود، عکس‌های خودت را
برای ما بفرست.

فیش واریزی را همراه با فرم تکمیل شده به نشانی مجله‌ی شاهد کودک ارسال کنید.
نشانی: تهران، خیابان آیت ... طالقانی، خیابان ملک الشعرای بهار شمالی، پلاک ۳
صندوق پستی انتشارات شاهد: ۱۹۱-۱۵۷۱۵

شماره عضویت قبلی:

کد پستی: تلفن: همراه:

ایک سال

یاد به چیزی افتادم!

